معرفت شماره 106 - مهر 1385

حقوق اهل بيت(عليهم السلام)

عبدالحكيم سليمى

چكيده

شناخت حقوق اهل بيت(عليهم السلام) از مباحث راهبردى و سرنوشت ساز در عرصه اعتقادى و رفتارى انسان هاست. شناخت واقعى مبدأ و معاد (خدا و قيامت)، درك حقايق قرآن و سنّت، نيل به خوش بختى و سعادت، مصونيت از بدبختى و شقاوت، آراستگى به فضايل و پيراستگى از رذايل، فقط در پرتو شناخت حقوق اهل بيت(عليهم السلام) و رعايت آن، امكان پذير است. آنان چراغ هدايت، كشتى نجات، رهبران دين و دنياى مردم و در يك نگاه «حبل اللّه المتين»اند و تمسّك به روش و منش ايشان دستور الهى است: (وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً وَلاَ تَفَرَّقُواْ)(آل عمران: 103) حق معرفت، مودّت و اطاعت از حقوق بنيادين اهل بيت(عليهم السلام)است كه در اين نوشتار مورد بحث و بررسى قرار گرفته است. از نقش هاى اصلى اهل بيت(عليهم السلام) حفظ تعادل دين و پيشگيرى از انحراف و بدعت هايى است كه همواره در كمين دين و پيروان واقعى آن قرار دارد.

مقدّمه

در جهان بينى توحيدى، اهل بيت(عليهم السلام)راهنمايان واقعى بشر به سوى تكامل انسانى هستند. در منابع دينى، اهل بيت(عليهم السلام) به عنوان فروغ هدايت، كشتى نجات و راهبران دين و دنياى مردم معرفى شده اند. تمسّك به آنان عامل فلاح و رستگارى و تخلّف از آنان موجب سقوط و تباهى است. با عنايت به آثار وجودى و تأثير روش و منش اهل بيت(عليهم السلام)در حيات انسان ها، شناخت و رعايت حقوق آن بزرگواران از مباحث راهبردى و تأثيرگذار در ابعاد اعتقادى و رفتارى بشر است؛ چرا كه زندگى واقعى آنگاه سامان مى پذيرد كه بر پايه حقايق استوار گردد. شرط عادلانه بودن قانون اين است كه داراى خاستگاه حقيقى باشد. شناخت حقوق اهل بيت(عليهم السلام)و رعايت آن عطيّه پروردگار و خير كثيرى است كه سرانجام موجب نورانيت دل براى رؤيت حقايق و الهام دقايق و شناخت مبناى واقعى قانون مى گردد. اين نوشتار ضمن اشاره به مقام اهل بيت(عليهم السلام)، مهم ترين حقوق آن بزرگواران و تأثيرگذارى آن در تنظيم عادلانه روابط زندگى اجتماعى و تكامل فردى انسان ها را مورد بحث و بررسى قرار مى دهد.

جايگاه اهل بيت(عليهم السلام)

مقام والا و با عظمت اهل بيت(عليهم السلام) در نزد همه باورمندان، به عنوان يك ضرورت دينى مطرح است. عامه و خاصه در اين زمينه، به اندازه توانايى شان ابراز ارادت كرده اند. در اين مسئله كه اهل بيت(عليهم السلام) پس از نبوت، مقام بى همتايى از فضليت و تقرّب به خالق هستى را دارند، همه مسلمانان، اعم از شيعه و سنّى اتفاق نظر دارند. چنان كه ابن خلدون در اين باره مى گويد: «وَ اِذا كانَتِ الكرامَة تَقَع لِغَيرِهم فَما ظَنَّك لَهُم عِلماً و ديناً و آثاراً مِنَ النبوّة و عِناية مِن الاصلِ الكَريم تشهد لِفروعه الطيّبه»؛1 وقتى كه كرامت براى اشخاص ديگر امكان پذير است و از آنان سر مى زند، چه گمان مى برى درباره اهل بيت با آن علم و دين و آثارى كه از نبوت در آنان بوده و عنايتى كه خداوند به اصل كريم آنان (پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)) داشته و آن عنايت به شاخه هاى پاكيزه آن اصل شريف رسيده است. ابن خلدون به رغم آنكه از مكتب اهل بيت(عليهم السلام) و ويژگى هاى روحى آنان اطلاع كافى نداشته، آنان را از نظر علم و دين و پيوند روحى و جسمى به پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)برتر از همه انسان ها توصيف كرده است.

بدون شك، اهل بيت(عليهم السلام) از نظر شناخت عقايد، احكام و ساير معارف اسلامى در عالى ترين مقام بوده اند. تاكنون هيچ پژوهشگر كلامى، تاريخى، ادبى، اجتماعى و فقاهتى ـ چه در زمان حضور و چه در اعصار بعدى ـ نتوانسته است در علوم و معارف آنان اعتراضى داشته باشد.2

به نظر مى رسد، در معرفى جايگاه اهل بيت(عليهم السلام)بايد از قرآن و خود آن بزرگواران استمداد بجوييم.

قرآن كريم اهل بيت(عليهم السلام) را اين گونه معرفى مى كند: (إِنَّمَا يُرِيدُاللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)(احزاب: 33)؛ خداوند فقط مى خواهد پليدى و گناه را از شما اهل بيت دور كند و كاملا شما را پاك سازد.

در روايات متعددى، پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) مصداق اهل بيت(عليهم السلام)را امام على(عليه السلام)، فاطمه زهرا(عليها السلام)، امام حسن و امام حسين(عليهما السلام)و امامان معصوم از نسل ايشان معرفى كرده است.

ام سلمه، عايشه، ابوسعيد خدرى، ابويرزه اسلمى، هلال بن حارث، ابوليلى انصارى، انس بن مالك، براء بن عازب، ثوبان بن بجدد، جابربن عبداللّه انصارى، زيد بن ارقم، زينب دختر ابوسلمه مخزومى، سعدبن ابى وقّاص، عبداللّه بن عباس، عمربن ابى سلمه، و عمر بن خطاب از جمله راويانى هستند كه مصداق اهل بيت(عليهم السلام) را از شخص پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) نقل كرده اند.3

يكى از رواياتى كه ناظر به مقام و جايگاه اهل بيت(عليهم السلام)مى باشد «حديث ثقلين» است كه از راويان متعدد در منابع معتبر شيعه و سنى، از پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)نقل شده است.

صحيح مسلم از زيدبن ارقم نقل مى كند: پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)در خطبه اى كه در غدير خم (ميان مكه و مدينه) ايراد كرد، پس از حمد و ثناى پروردگار و موعظه و اندرز فرمود: «اما بعد، الا ايها الناس! فانما انا بشر يوشك اَن يأتى رسول ربى فاجيب و انّى تارك فيكم ثقلين: اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به» فحث على كتاب الله و رغب فيه ثم قال: «و اهل بيتى اذكركم فى اهل بيتى اذكركم فى اهل بيتى اذكركم فى اهل بيتى»؛4 اما بعد، اى مردم! من بشرى هستم و نزديك است فرستاده پروردگارم بيايد و دعوت او را اجابت كنم. من در ميان شما دو چيز گرانمايه به يادگار مى گذارم: نخست كتاب خدا كه در آن هدايت و نور است، پس كتاب خدا را بگيريد و به آن تمسّك جوييد. پيامبر(صلى الله عليه وآله)تشويق و ترغيب فراوانى درباره قرآن كرد، سپس فرمود: و اهل بيتم را به شما توصيه مى كنم، كه خدا را درباره اهل بيتم فراموش نكنيد.

حديث مزبور با كمى تفاوت در منابع ديگر اهل سنّت نيز نقل شده است كه در همه آنها «كتاب اللّه و اهل بيت» با صراحت بيان شده است.5

شايان ذكر است كه حديث ثقلين را بيست و سه نفر از صحابه نقل كرده اند.6 مير حامدحسين هندى اين حديث را از يكصد و بيست و شش كتاب معروف يادآورى كرده است.7

عمربن خطاب مى گويد: از پيامبر خدا شنيدم كه فرمود: «اى مردم! من جلودار شما هستم و شما كنار حوض بر من وارد خواهيد شد... هنگامى كه بر من وارد مى شويد من درباره ثقلين از شما سؤال خواهم كرد، پس با تأمّل و دقت بنگريد كه با آن دو چگونه رفتار مى كنيد. ريسمان بزرگ تر، كتاب خداست كه يك سويش به دست خدا و سوى ديگرش به دست شماست، پس به آن چنگ زنيد و دگرگون نشويد و (ريسمان كوچك تر) عترتم، اهل بيتم. هر آينه خداى لطيف و آگاه به من خبر داده كه اين دو هرگز از هم جدا نشوند تا در كنار حوض بر من وارد شوند.» عمربن خطاب مى گويد: به پيامبر(صلى الله عليه وآله)گفتم: يا رسول اللّه(صلى الله عليه وآله)عترت تو چه كسانى هستند؟ فرمود: «اهل بيتم از فرزندان على و فاطمه و حسن و حسين و نه تن از صلب حسين كه امامانى نيكوكارند، و اينان عترت من از گوشت و خون من هستند.»8

در روايت ديگرى از امام حسين(عليه السلام) نقل شده كه فرمود: «سمعت رسول اللّه(صلى الله عليه وآله)يقول: الا ان اهل بيتى امان لكم فاحبوهم لحبى و تمسكوا بهم لن تضلّوا. قيل: فمن اهل بيتك يا نبى اللّه؟ قال: على و سبطاى و تسعه من ولد الحسين ائمّة اُمنا معصومون الا انهم اهل بيتى و عترتى من لحمى و دمى»؛9 از رسول خدا شنيدم كه مى فرمود: آگاه باشيد كه اهل بيتم سبب امان شمايند، پس آنان را به خاطر محبت من دوست بداريد و به ايشان تمسّك بجوييد تا هرگز گمراه نگرديد. گفته شد: اهل بيت توچه كسانى هستند اى پيامبر خدا؟ فرمود: على و دو نوه من و نه نفر از فرزندان حسين كه امامانى امين و معصومند؛ آگاه باشيد كه آنان اهل بيت و عترت من از گوشت و خون من هستند.

حديث ثقلين، مقام و جايگاه اهل بيت(عليهم السلام) را براى اهل حق بيان كرده است. قرار دادن اهل بيت(عليهم السلام) در كنار قرآن به عنوان دو چيز گرانمايه و تأكيد فراوان بر يادآورى تكليف الهى درباره آنان، بيانگر اين واقعيت است كه قرآن و اهل بيت(عليهم السلام)با سرنوشت مسلمانان و هدايت آنان و حفظ اصول اسلام، پيوند و ارتباط مستمر داشته و تا روز قيامت ادامه دارد. همان گونه كه پيروى از قرآن واجب است، پيروى از اهل بيت(عليهم السلام) نيز واجب است.

امام على(عليه السلام) نيز در فرصت هاى مناسب اهل بيت(عليهم السلام) را به مردم معرفى كرده است. به نمونه هايى از گفتار حضرت در اين زمينه اشاره مى كنيم: «هم موضع سره و لجاامره و عيبه علمه و موئل حكمه و كهوف كتبه و جبال دينه بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاء فرائصه»؛10 عترت پيامبر جايگاه اسرار خداوندى و پناهگاه فرمان الهى و مخزن علم خدا و مرجع احكام اسلامى و نگهبان كتاب هاى آسمانى و كوه هاى هميشه استوار دين خدايند. خداوند به وسيله اهل بيت(عليهم السلام)پشت خميده دين را راست نمود و اضطراب آن را از ميان برداشت.

از ديدگاه امام على(عليه السلام)، اهل بيت(عليهم السلام) همتايى ندارند. هيچ كس را نمى توان با آنان مقايسه كرد. همه مردم بايد رفتار و كردارشان را با معيارهاى اهل بيت(عليهم السلام)تراز كنند: «لا يقاس بآل محمّد(صلى الله عليه وآله) من هذه الأمة احد و لا يستوى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدا بهم اساس الدّين و عماد اليقين اليهم يفيىء الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصايص حق الولاية و فيهم الوصية و الوراثة»؛ كسى را با خاندان رسالت نمى شود مقايسه كرد و آنان كه پرورده نعمت هدايت اهل بيت پيامبرند، با آنان برابر نخواهند بود؛ اهل بيت پيامبر(صلى الله عليه وآله) اساس دين و ستون هاى استوار يقين مى باشند. شتاب كننده بايد به آنان بازگردد و عقب مانده ها بايد به آنان بپيوندد؛ زيرا ويژگى هاى حق ولايت به آنها اختصاص دارد و وصيّت پيامبر نسبت به خلافت مسلمانان و ميراث رسالت، به آنها تعلق دارد.»11

آن حضرت چه زيبا استدلال مى كند: «خاندان پيامبر مايه حيات دانش و نابودى جهل اند، بردبارى شان شما را از دانش آنها خبر مى دهد، و ظاهرشان از صفاى باطن، و سكوتشان از حكمت هاى گفتارشان باخبر مى سازد؛ هرگز با حق مخالفت نكردند، و در آن اختلاف ندارند. آنان ستون هاى استوار اسلام و پناهگاه مردم مى باشند. حق به وسيله آنها به جايگاه خويش بازگشت و باطل از جاى خويش رانده، و نابود و زبان باطل از ريشه كنده شد. اهل بيت پيامبر(صلى الله عليه وآله) دين را چنان كه سزاوار بود، دانستند و آموختند و بدان عمل كردند، نه آنكه شنيدند و نقل كردند؛ زيرا راويان دانش بسيار، اما حفظ كنندگان و عمل كنندكان به آن اندكند.»12

خاستگاه حقوق اهل بيت

حقوق از جنبه عرفى و بشرى، به دو دسته فردى و اجتماعى تقسيم مى شود. در اين نگرش، حق خداوند جايگاهى ندارد. تنها در حقوق دينى و الهى است كه حق خداوند به عنوان اصل و منشأ ساير حقوق، قابل تعريف است. اين رويكرد مى تواند در فلسفه حقوق بسيار الهام بخش و تأثيرگذار باشد.

در نظام حقوقى اسلام، حق خداوند از جايگاه ويژه اى برخوردار است. اگر همه حقوق ـ فردى و اجتماعى ـ را به منزله درختى فرض كنيم، ريشه آن حق خداوند نسبت به بندگان است. ساير حقوق شاخ و برگ هاى اين درخت را تشكيل مى دهند.

امام سجاد(عليه السلام)، گوياترين و جامع ترين بيان را در اين زمينه ارائه فرموده است:

«اعلم رحمك اللّه انّ للّه عليك حقوقا محيطة بك فى كل حركة حركتها او سكنة سكنتها او منزلة نزلتها او جارحة قلّبتها او آلة تصرّفت بها بعضها اكبر من بعض و اكبر حقوق اللّه عليك ما اوجبه لنفسه تبارك و تعالى من حقه الذى هو اصل الحقوق و منه تفرع ساير الحقوق»؛ آگاه باش خداوند تو را رحمت كند، تو در محاصره مجموعه اى از حقوق قرار گرفته اى كه بايد آنها را رعايت كنى. هر حركت و سكونى كه دارى مشمول حقى از حقوق است. همين طور اگر عضوى از اعضاى بدنت يا ابزار ديگرى را براى كارهاى خود مورد استفاده قرار دهى حقوقى به آنها تعلّق مى گيرد، اگر در جايگاه و موقعيت اجتماعى قرار بگيرى، باز حقوقى را بر عهده تو قرار مى دهد. برخى از اين حقوق بزرگ تر از برخى ديگرند، در اين ميان، بزرگ ترين حقى كه وجود دارد، حق خداوند است كه اصل و منشأ حقوق است. ساير حقوق متفرّع بر اين حق است.»13

از امام على(عليه السلام) نيز مشابه اين بيان نقل شده است: «ولكنّه سُبحانه جَعلَ حقّه على العِباد ان يُطيعوه و جَعَل جزائهم عَليه مُضاعِفة لِثواب تفضّلا مِنه و توسعاً بِما هُو مِن المَزيد اهلُه... ثُم جَعَل ـ سبحانه ـ مِن حُقوقِه حقوقاً افترضها لِبعض الناس على بَعض... فَريضة فَرضها اللّه سُبحانه لِكل على كُل»؛14 ولكن خداوند سبحان حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده و پاداش آنها را دو چندان كرده است، از روى بخشندگى و گشايشى كه خواسته به بندگان عطا فرمايد. پس خداوند برخى از حقوق خود را براى بعضى از مردم و عليه بعضى ديگر واجب كرد... حق واجبى كه خداوند بر هر دو گروه الزامى كرد.

اگر خداوند حكيم اين حقوق را براى مردم تشريع نمى كرد مبنايى براى حقوق وجود نداشت. در اين نگرش، تمام ابعاد و شئون زندگى انسان مشمول حقى از حقوق الهى است كه انسان بايد از عهده آنها برآيد؛ يعنى مجموعه اى از تكاليف و مسؤليت ها از جانب خداوند متعال متوجه هركسى است كه بايد انجام بدهد.

انگيزه و فلسفه اعتبار «حق» براى خدا و «تكليف» براى بندگان، فراهم ساختن زمينه حركت تكاملى و اختيارى انسان است. احكام الهى (امر و نهى خداوند) ناظر به افعال و رفتار انسان است تا او اراده و اختيارش را در راستاى انجام دستورات الهى به كار گيرد و به كمال نهايى انسانى (عبوديت الهى) نايل آيد: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (ذاريات: 56)؛ من جن و انس را نيافريدم جز براى اينكه عبادتم كنند (و از اين راه تكامل يابند و به من نزديك شوند.)

دقت در فرمايش امام على و امام سجاد(عليهما السلام) نشان مى دهد كه همه حقوق و تكاليف بايد از حق الهى نشأت بگيرد. در بينش اسلامى، هر حقى ذاتاً و اصالتاً از خداست. خداوند بر مبناى اين حق، حقوقى را براى ديگران قرار داده است.

افزون بر استناد به آيات و روايات، مى توان اصالت حق خداوند را با برهان عقلى نيز اثبات كرد. استدلال عقلى مبتنى بر دو مقدمه است:

الف. ثبوت حق فرعى بر ثبوت مالكيت است. اين يكى از احكام قطعى عقل است كه هر مالكى حق تصرف در ملك خودش را دارد: كسى كه مالك نباشد يا اجازه اى از سوى مالك به او داده نشود، عقل هيچ گونه تصرفى را براى او روا نمى دارد.

ب. خداوند خالق و مالك هستى است. اين مسئله در علم كلام ثابت شده كه خداوند تنها موجود قائم به ذات است و همه موجودات، فيض وجود خود را از او مى گيرند.15 در نتيجه، خداوند مالك حقيقى انسان و جهان است. چون همه هستى از خداست حدوث و بقاى هستى نيز تابع اراده اوست: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (يس: 82) فرمان او چنين است كه هرگاه چيزى را اراده كند، تنها به آن مى گويد: «موجود باش!» آن نيز بى درنگ موجود مى شود. بدين سان، در رويكرد دينى، همه حقوق بر اساس حق خداوند قابل تشريع و تبيين است.

ملاك اعتبار حقوق اهل بيت(عليهم السلام)

اعتبار حقوق از سوى خداوند بر اساس ملاك است؛ يعنى خداى حكيم بى دليل و از روى گزاف حقى را به نفع يا ضرر كسى تشريع نكرده است. حاكميت خداوند بر جهان و انسان عين حكمت است. او بر اساس مصلحت، حقوق و تكاليفى را براى فرد و جامعه تشريع كرده است.

بنابراين، حقوق اهل بيت(عليهم السلام) نيز صبغه الهى دارد، حق ولايت و حاكميت آنها در طول حاكميت خداوند و عين مصلحت است. واگذارى حق ولايت به اهل بيت(عليهم السلام) از ناحيه خداوند به اين معناست كه آن بزرگواران در چارچوب ارزش هاى الهى، مصالح مردم را تأمين نمايند، به آنچه كه مصلحت انسان هاست دستور دهند و از آنچه كه به ضرر انسان هاست، منع كنند. مردم نيز موظّفند از دستورات اهل بيت(عليهم السلام) كه در راستاى تحقق اهداف الهى، مصالح، خيرات و كمالاتشان است، اطاعت كنند.16

قرآن كريم در اين زمينه مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ) (نساء: 59)؛ اى كسانى كه ايمان آورده ايد، اطاعت كنيد خدا را و اطاعت كنيد پيامبر خدا و اولوالامر (اوصياى پيامبر) را. همه مفسّران شيعه در اين باره اتفاق نظر دارند كه منظور از «اولوالامر» امامان معصوم(عليهم السلام)، يعنى عترت پيامبر، هستند؛ بزرگوارانى كه رهبرى مادى و معنوى جامعه اسلامى در تمام ابعاد و شئون زندگى، از سوى خدا و پيامبر(صلى الله عليه وآله)به آنها سپرده شده است. البته اطاعت از كسانى كه منصوب از سوى آنان باشند (ولى فقيه) نيز الزامى است. اهل سنّت در اين زمينه با شيعيان اختلاف نظر دارند.17

به بيان ديگر، اهل بيت(عليهم السلام) در محدوده شريعت و مصالح حياتى جامعه امر و نهى مى كنند، نه از روى هوس: (وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى)(نجم: 3 و 4)؛ (محمد(صلى الله عليه وآله)) هرگز از روى هواى نفس سخن نمى گويد، و آنچه مى گويد جز وحى كه بر او نازل شده، نيست.

به همين دليل، دستورات حضرت محمد(صلى الله عليه وآله)الزام آور است: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا)(حشر: 7)؛ و آنچه را رسول خدا براى شما آورده، بگيريد و اجرا كنيد و از آنچه نهى كرده خوددارى نماييد.

بنابراين، رعايت حقوق اهل بيت(عليهم السلام) در راستاى اطاعت پروردگار است. اگر غير از اين باشد، اطاعت از آنها الزامى نيست؛ چرا كه «لا طاعة لِمخلوق فى معصية الخالق»؛18 اطاعت و پيروى مخلوق در جايى كه نافرمانى خدا باشد، سزاوار نيست.

بر اساس مفاد حديث ثقلين، پيامبر(صلى الله عليه وآله) فرمود: «من در ميان شما دو گوهر گرانمايه به يادگار مى گذارم، چنان كه هر دو را حفظ كنيد، گمراه نخواهيد شد؛ يكى كتاب خداست كه به منزله ريسمانى از آسمان به سوى زمين امتداد يافته، و ديگرى عترت و اهل بيت منند و از هم جداناپذيرند.»19

رابطه حق و تكليف

بيان رابطه حق و تكليف ـ از مباحث مهم حقوقى ـ ناظر بر اين موضوع است كه ميان حق و تكليف همواره تلازم برقرار است. اين رابطه به دو صورت قابل تصور است: در فرض نخست، تلازم دو جانبه است؛ به اين معنا كه رابطه حقوقى يك طرفه نيست، بلكه ثبوت حقى براى فردى ملازم با تكليف ديگرى مبنى بر رعايت آن حق است. هرگاه گفته شود: اهل بيت(عليهم السلام)حقوقى بر انسان ها دارند، بدين معناست كه همه انسان ها در برابر اهل بيت(عليهم السلام)وظايف و تكاليفى دارند كه بايد آن حقوق را پاس بدارند. و نيز ثبوت حقوق انسان ها بر اهل بيت(عليهم السلام)ضرورتاً به معناى وظيفه اهل بيت(عليهم السلام) نسبت به آنهاست. در فرض دوم، تلازم يك رابطه قراردادى ميان حق و تكليف در مقام تشريع است. مصالح اجتماعى انسان ها اقتضا دارد كه اگر براى كسى حقى جعل و تشريع گردد، بايد براى او تكليفى نيز جعل گردد؛ يعنى هركس در اجتماع از دستاوردهاى ديگران بهره مى برد موظّف به بهره رسانى به ديگران نيز هست. اصولا منطقى نيست كه حقى بدون تكليف براى كسى تشريع گردد.

تفاوت اين دو نوع تلازم در اين است كه در حالت اول، تلازم حق و تكليف از لحاظ مفهومى است. مفهوم ثبوت حق براى فردى، بيانگر تكليف ديگرى مبنى بر رعايت آن حق است؛ يعنى تلازم دو طرفه است. اما در حالت دوم، تلازم در مقام جعل و تشريع است و حق و تكليف نسبت به يك فرد منظور است. اگر كسى داراى «حق» است، خود او نيز داراى تكليف است.

اميرالمؤمنين على(عليه السلام)، در عبارتى از نهج البلاغه با اشاره به تلازم حق و تكليف مى فرمايد: «اما بعد فقد جعل اللّه سبحانه لى عليكم حقا بولاية امركم و لكم علىّ من الحق مثل الذى لى عليكم، فالحق اوسع الاشياء فى التواصف و اضيقها فى التناصف لا يجرى لاحد الاجرى عليه و لا يجرى عليه الاجرى له و لو كان لاحد اى يجرى له و لا يجرى عليه لكان ذلك خالصا لله دون خلقه لقدرته على عباده و لعد فى كل ما جرت عليه صروف قضائه و لكنّه جعل حقه على العباد ان يطيعوه و جعل جزائهم عليه مضاعفة الثواب تفضلا منه و توسعا بما هو من المزيد اهله»؛ خداوند براى من، بر شما به سبب ولايت بر شما حقى قرار داده و براى شما همانند حق من، حقى تعيين فرموده است. پس حق گسترده تر از آن است كه وصفش كنند ولى در هنگام عمل تنگنايى بى مانند دارد!

حق اگر به نفع كسى اجرا شود، ناگزير به زيان او نيز به كار رود. چون به زيان كسى اجرا شود، روزى به سود او نيز جريان خواهد يافت. اگر بنا باشد حق به سود كسى اجرا شود و زيانى نداشته باشد، اين مخصوص خداوند است نه ساير آفريده ها. اين به خاطر قدرت الهى بر بندگان و عدالت او بر تمام موجوداتى است كه فرمانش بر آنهاجارى است. لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده و پاداش آن را ـ از روى بخشندگى و گشايشى كه خواسته بر بندگان عطا فرمايد ـ دو چندان كرده است. اين پاداش نه از روى استحقاق، بلكه به خاطر تفضّل و رحمت خداوند بر بندگان است.»20

حضرت در ادامه خطبه مى فرمايد: «ثُم جَعَل سُبحانه من حُقوقِه حقوقاً افتَرَضَها لِبعضِ النّاس على بعض فجَعَلَها تَتَكافَأُ فى وُجوهِها و يوجِبُ بَعضُها بعضاً ولا يُستَوجَبُ بَعضُها الاّ بِبَعض واعظَمُ ما افتَرضَ سُبحانَهُ مِن تِلكَ الحُقوقِ حَقُّ الوالى عَلَى الرَّعيّةِ و حَقُّ الرّعيّة على الوالى، فريضة فرضها اللّه لِكلِ على كُلٍّ فَجَعَلها نِظاماً لِاُلفَتِهِم و عِزّاً لدينهم»؛21 پس خداى سبحان برخى از حقوق خود را براى بعض مردم بر بعض ديگر واجب فرموده و حقوق خود را در حالات مختلف برابر گردانيده و بعضى از آنها را در مقابل بعض ديگر واجب نموده، و بعضى از آن حقوق ثابت نمى شود مگر در برابر بعض ديگر. و بزرگ ترين حق هايى كه خداوند واجب گردانيده، حق والى بر رعيت و حق رعيت بر والى است؛ حق واجبى كه خداى سبحان بر هر دو گروه واجب شمرد، و آن را عامل پايدارى ملت و حكومت و عزت دين قرار داد.

امام على(عليه السلام) در اين بيان، هر دو نوع تلازم ميان حق و تكليف را بيان فرموده است. به راستى، اگر تلازم حق و تكليف در رابطه مردم و اهل بيت(عليهم السلام)به خوبى رعايت شود، و مردم حقوق اهل بيت(عليهم السلام)را بشناسند و آن را رعايت كنند و به اين حقيقت برسند كه اهل بيت(عليهم السلام) هاديان به سوى حق هستند و رسالت الهى و فلسفه وجودى آنان پاس دارى از حق و آشنا ساختن انسان ها به حقوقشان است، عزت و پايدارى، محبت و مهربانى در جامعه حاكميت پيدا خواهد كرد.

مهم ترين حقوق اهل بيت(عليهم السلام)

فلسفه حقوق در اسلام بر جهان بينى توحيدى استوار است. خداوند خالق جهان و انسان است و بر همه موجودات حق خالقيت و به تبع آن، حق تصرف دارد. از سوى ديگر، همه موجودات و از جمله انسان، براى ادامه حيات و تكامل خود نيازمند نعمت هايى هستند كه سوى خداوند در اختيار آنها قرار مى گيرد. نعمت ولايت از مهم ترين و بنيادى ترين نعمت هاى الهى است كه براى تربيت و تعليم بشر از سوى پروردگار عنايت شده است. اين امر مستلزم حق ربوبيت است. ربوبيت الهى از آن روى كه شامل افعال اختيارى انسان مى شود، به دو شعبه ربوبيت تكوينى و تشريعى تقسيم مى گردد. ربوبيت تشريعى به معناى فرمان دادن و حق ولايت است. چون بررسى تفصيلى حقوق اهل بيت(عليهم السلام)، كه برخاسته از ربوبيت تشريعى خداوند است، در اين مقال نمى گنجد، از اين رو، به مهم ترين حقوق اهل بيت(عليهم السلام)كه همانا عبارت از حق معرفت، حق مودّت و حق اطاعت است، اشاره مى كنيم. ميان اين حقوق يك رابطه كاملا منطقى برقرار است. شناخت، مقدّمه محبت و آن نيز زمينه ساز پيروى و اطاعت است.

1. حق معرفت

شناخت اهل بيت(عليهم السلام)، نخستين حق الهى و ركنى لازم در حيات طيبه انسانى است؛ چرا كه آنان از درختان سرسبز رسالتند، از جايگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان برخاسته اند و معدن هاى علم و دانش و چشمه ساران حكمت الهى مى باشند. ياران و دوستان اهل بيت(عليهم السلام) مشمول رحمت پروردگارند و دشمنان و كينه توزان آنان در انتظار كيفر خداوند به سر مى برند.

در جهان بينى توحيدى، انسان همان گونه كه در اصل و تداوم هستى اش لحظه به لحظه به وجود تازه اى احتياج دارد، در حركت تكاملى خود نيز به هدايت مستمر نيازمند است. هدايت همانا پيمودن طريق تكامل است كه انسان به تدريج با پشت سر گذاشتن مراحل نقصان، به مراحل عالى ترى مى رسد. طريق تكامل نيز نامحدود است؛ انسان مى تواند تا بى نهايت به پيش برود. اگر پيوند انسان از منبع هدايت قطع شود همان لحظه از راه راست منحرف مى گردد. بدين سان، راز اصلى حركت تكاملى انسان پيوند و ارتباط او با خداوند است: (وَ مَن يَعْتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاط مُّسْتَقِيم)(آل عمران: 101)؛ هركس به خدا تمسّك جويد، به راهى راست هدايت شده است.

راه راست، هم جنبه عقيدتى (اعتقاد كامل به آيين حق) را شامل مى شود: (قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاط مُّسْتَقِيم دِيناً قِيَماً مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)(انعام: 161) (بگو پروردگارم مرا به راه راست هدايت كرد. به آيينى پابرجا ـ و ضامن سعادت دين و دنيا ـ آيين ابراهيم، كه از آيين هاى خرافى روى برگرداند و از مشركان نبود) و هم ناظر به جنبه هاى عملى آيين حق مى باشد: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ)(يس: 60 و 61)؛ آيا با شما عهد نكردم اى فرزندان آدم كه شيطان را نپرستيد، كه او براى شما دشمن آشكارى است و اينكه مرا بپرستيد كه راه مستقيم اين است؟!

بدين سان، راه راست همان دين الهى از نظر اعتقادى و عملى است. كسى كه در اين راه حركت كند، زندگى و مرگش خدايى مى شود: (قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)(انعام: 162)؛ بگو نماز و تمام عبادات من، و زندگى و مرگ من، همه براى خداوند پروردگار جهانيان است. به همين دليل، نزديك ترين راه ارتباط با خدا، صراط مستقيم است. اهل بيت(عليهم السلام)، صراط مستقيمند؛ چرا كه رفتار و كردار آنان دعوت كننده به آيين حق است؛ دعوتى كه جنبه اعتقادى و عملى را دربر مى گيرد. رهپويان اهل بيت(عليهم السلام)، راه يافتگان، و بريدگان از اين طريق، گمشدگانند.

امام على(عليه السلام) مى فرمايند: «اِن اللّه جعلنا ابوابه و صراطه وسبيله والوجه الذى يوبتى منه فمن عدل عن ولايتنا او فضّل غيرنا فانهن عن الصراط لناكبون»؛22 خداوند ما (اهل بيت) را درهاى وصول به معرفتش و صراط و طريق رسيدن به خود قرار داده؛ بنابراين، كسانى كه از ولايت ما منحرف گردند يا ديگرى را بر ما ترجيح دهند، از طريق حق منحرف گشته اند.

امام صادق(عليه السلام) نيز در تفسير آيه شريفه (اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ)مى فرمايد: «وَاللّه نَحنُ الصِّراط المُستَقيم»؛23 به خدا سوگند، ما صراط مستقيم هستيم.

شناخت اهل بيت(عليهم السلام)، به عنوان يك حق، از آن رو الزامى است كه آنان هاديان به سوى حق و الگوهاى حسنه راه تكامل در همه زمان ها و مكان ها مى باشند.

امام على(عليه السلام) از پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) نقل مى كند كه آن حضرت فرمود: «النُّجوم أَمان لِأَهلِ السّماء فَاِذا ذَهَب النُّجوم ذَهَب اَهلُ السَّماء و اهل بَيتى أمان لأهلِ الارض فَاِذا ذَهَبت اَهل بَيتى ذَهَبَ أَهلَ الأرض»؛24 ستارگان مايه امان بر اهل آسمانند، هنگامى كه ستارگان از ميان بروند، اهل آسمان نيز از بين مى روند و اهل بيت من امان براى اهل زمينند، هنگامى كه اهل بيت من از بين بروند اهل زمين نيز از بين مى روند.

آرى! اهل بيت پيامبر(صلى الله عليه وآله) از يك سو، همانند ستارگان مردم را از گمراهى و فرورفتن در ظلمت كفر و فساد و گناه نجات مى بخشند و راه رسيدن به مقصد را به آنان مى نمايانند و رهروان طريق حقيقت را از غرق شدن در امواج متلاطم ضلالت حفظ مى كنند25 و از سوى ديگر، پاسداران حريم حوزه اسلامند و در برابر تحريف افراط گرايان همواره در ستيز.26

خط هدايت اهل بيت(عليهم السلام) تا پايان جهان استمرار دارد. امام على(عليه السلام)در نهج البلاغه اين مطلب را با صراحت بيان كرده است: «اَلا اِنَّ مَثَل آل مُحمدّ كَمَثَل نُجوم السّماء إذا هوى نجم طَلع نجم»؛27 آگاه باشيد كه آل محمّد(صلى الله عليه وآله)همچون ستارگان آسمانند، هنگامى كه يكى از آنها غروب كند ستاره ديگرى طلوع مى كند.

پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) نيز مى فرمايد: «مَثَلُ اَهلَ بَيتى فيكُم مَثَل سَفينة نوح مَن رَكِبَها نَجى وَ مَن تَخَلَّفَ عَنها هَلَك»؛28 اهل بيت من در ميان شما همانند كشتى نوح اند؛ هر كس بر آن سوار شود نجات مى يابد و هر كس از آن جدا شود هلاك مى گردد.

تمسّك بى قيد و شرط به اهل بيت(عليهم السلام)، در برابر تخلّف از آنان، مى تواند شاهد خوبى بر وجود امام معصومى در هر زمان در ميان اهل بيت(عليهم السلام) باشد، كه پيروى از دستورات او مايه نجات و تخلّف از آن مايه هلاكت است.

از امام باقر(عليه السلام) سؤال شد: آيا معرفت امام از شما خانواده (اهل بيت) بر تمام خلق واجب است؟

حضرت در پاسخ فرمود: «خداى ـ عزّو جلّ ـ محمّد(صلى الله عليه وآله) را بر تمام مردم به عنوان رسول و حجت خدا بر همه خلقش در زمين مبعوث كرد. پس هر كه به خدا و رسولش ايمان آورده، پيروى و تصديقش كند، معرفت امام از ما خانواده بر او واجب است. كسى كه به خدا و رسولش ايمان نياورد و از او پيروى نكند و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد، در صورتى كه حق خدا و رسولش را نشناخته است.»29

حق معرفت اهل بيت(عليهم السلام) در طول حق شناخت خدا و پيامبر(صلى الله عليه وآله) مطرح است. اصولا حقوق در نظام حقوقى اسلام خاستگاه الهى دارد. بنابراين، اثبات حق معرفت امام لازمه حق شناخت خداوند است. چنان كه امام باقر(عليه السلام) مى فرمايد: «انّما يعرف اللّه عزّ و جلّ و يعبده من عرف اللّه و عرف امامه منّا اهل بيت و من لا يعرف اللّه عزّ و جلّ و ]لا [يعرف الامام منّا اهل البيت فانّما يعرف و يعبد غيراللّه هكذا و اللّه ضلالا»؛30 تنها كسى خداى عزّ و جلّ را شناسد و پرستش كند كه هم خدا را بشناسد و هم امام از ما خاندان را و كسى كه خداى عزّ وجلّ و امام از ما خاندان را نشناسد، غير خدا را شناخته و عبادت كرده، اين چنين در گمراهى به سر مى برد. يعنى همان گونه كه شناخت حقيقى خداوند فقط با شناخت ائمّه(عليهم السلام)امكان پذير است، حقوق ائمّه(عليهم السلام)نيز مستلزم شناخت حق خداوند است.

به فرموده امام على(عليه السلام) «اهل بيت ستون هاى استوار اسلام و پناهگاه امن براى مردمند، حق به وسيله آنها به جايگاه خويش باز مى گردد و باطل از ريشه كنده مى شود. اهل بيت پيامبر چنان كه سزاوار است، دين حق را شناخته و بدان عمل كردند نه آنكه شنيدند و حكايت كردند؛ زيرا راويان دانش بسيار، اما حفظ كنندگان و عمل كنندگان به آن اندكند.»31

در اين نگاه، اهل بيت(عليهم السلام) راهنمايان به سوى حق و داعيان الى اللّه هستند. اميرالمؤمنين على(عليه السلام) مى فرمايند: «اِنّما الائمّة قوام اللّه عَلى خَلقِه عُرفائِه عَلى عِبادِه و لا يُدخلِ الجَنّه الاّ مَن عَرفَهم و عَرَفوه و لا يُدخِل النّار الاّ مَن اَنكرَهُم وَانكروه»؛32 ائمّه قيم هاى الهى بر آفريده هاى او و شناسانندگان خدا بر بندگان اويند؛ كسى وارد بهشت نشود، مگر اينكه اهل بيت را بشناسد و آنان نيز او را (به پيروى از خود) بشناسند و كسى وارد دوزخ نشود، مگر اينكه اهل بيت را انكار كند و آنان نيز او را به پيروى از خود نشناسند. و نيز فرمود: «سِراج المؤمِن مَعرفة حَقّنا و اسدّ العمى عمى عَن فضّلنا»؛33 حق شناخت اهل بيت چراغ فرا راه مؤمن است، ناديده گرفتن فضايل اهل بيت، بدترين نابينايى است. آن حضرت همچنين فرمودند: «اَسعَد النّاس مَن عَرف حقّنا و تَقرّب اِلى اللّه بِنا»؛34 سعادتمندترين مردم كسى است كه فضايل ما (اهل بيت) را بشناسد و به وسيله ما به خداوند نزديك شود.

بر اساس قاعده تلازم حق و تكليف، اگر معرفت اهل بيت(عليهم السلام)به عنوان يك حق الهى واجب است، همه انسان ها مكلّفند اين حق را به رسميت بشناسند و در عمل آن را رعايت كنند. شناخت اهل بيت(عليهم السلام) در صورتى مفيد و كارآمد است كه با عمل همراه شود؛ يعنى انسان ها اهل بيت(عليهم السلام) را به عنوان داعيان به سوى خدا بشناسند و در خط مستقيم آنان گام بردارند و به دستورات آنها عمل نمايند. تنها چنين شناختى است كه ارزشمند است و مى تواند سعادت انسان ها را در دنيا و آخرت تأمين نمايد. پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)فرمود: «وَ الّذى نَفسى بِيَده لا يَنتَفِعُ عَبدٌ بِعَمل الّا بِمَعرِفَتِنا»؛35 سوگند به كسى كه جانم در يد قدرت اوست، عمل بنده اى سودمند نيست، مگر اينكه در پرتو معرفت ما (اهل بيت) باشد.

به باور مؤمنان راستين، لازمه شناخت اهل بيت(عليهم السلام)رعايت دو اصل «تولّى» و «تبرّى» است. به همين دليل، آنان در رفتار و كردارشان سنجيده و زيركانه عمل مى كنند؛ چرا كه امام مؤمنان را چنين بشارت داده است: «مَن ماتَ مِنكُم على فراشه وَ هُوَ عَلى مَعرِفة حَقّ ربّه وَ حَقّ رَسولِه و اَهل بَيته ماتَ شهيداً و وَقَعَ اَجرُه على اللّهَ وَ استوجَبَ ثَوابَ ما نوى من صالح عَمَلِه»؛36 هركس از شما در بسترخويش با شناخت خدا و پيامبر و اهل بيت بميرد، شهيد از دنيا رفته است. پاداش او بر خداست و ثواب اعمال نيكويى را كه قصد انجام آن را داشته خواهد برد.

پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) و ائمّه اطهار(عليهم السلام) كه همواره در راستاى هدايت بشر و اصلاح باورها و انديشه هاى او كوشيده اند، ضمن تشويق به رعايت حقوق اهل بيت(عليهم السلام)، مردم را از دشمنى با آنان بر حذر داشته اند. چنان كه در حديث نبوى چنين انذار شده است: «اَلا وَ مَن اَبغَضَ آلُ مُحمّد جَاء يوم القيامة مكتوباً بَين عينيهِ آيسٌ مِن رَحمة اللّه»؛37 بدانيد هر كسى كينه اهل بيت را در سر بپروراند، در روز قيامت به گونه اى محشور خواهد شد كه ميان دو چشم (بالاى پيشانى) او نوشته شده: مأيوس از رحمت الهى.

اين انذار به صورت جدى در حديث علوى آمده است: «مَن رَكِب غَير سَفينَتِنا غَرَق»؛38 هر كس به غير كشتى ما سوار شود (به غير اهل بيت بپيوندد) غرق مى شود. چنين كسى اگر بميرد به مرگ جاهليت مرده است: «مَن مات لا يَعرف اِمامه ماتَ ميتة جاهلية»؛39 چرا كه به فرمايش امام صادق(عليه السلام)، شناخت امامان اهل بيت(عليهم السلام) بر هر مسلمانى واجب است: «فانَّ معَرفة الامام منّا واجِبة عليه.»40

بر اساس توصيه امام باقر(عليه السلام)، در اين باره هيچ عذرى از كسى پذيرفته نيست: «وَ لاَ يَعذروالنّاس حتى يَعرفوا امامَهُم.»41شناخت حق اهل بيت(عليهم السلام)از آثار محبت خداوند است: «مَن عَرفَ حَقَّنا وَ اَحبَّنا فَقَد احبَّ اللّه تبارك و تعالى»؛42 كسى كه حق ما را بشناسد و ما را دوست داشته باشد خداى تبارك و تعالى را دوست داشته است.

2. حق مودّت

تشيّع مكتب عشق است. از بزرگ ترين امتيازهاى شيعه اين است كه بر مبناى محبت شكل گرفته است. حق محبت اهل بيت(عليهم السلام) از زمانى تشريع شد كه پيامبر(صلى الله عليه وآله) به دستور خداوند فرمود: (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)(شورى: 23)؛ من هيچ اجر و پاداشى در برابر دعوت رسالت از شما نمى خواهم جز اينكه اهل بيت مرا دوست بداريد؛ چرا كه «لِكِلِّ شىء اساس و اساس الاسلام حبّنا اهل البيت»؛43 هر چيزى اساسى دارد و اساس اسلام محبت ما اهل بيت است.

مودّت خاندان پيامبر(صلى الله عليه وآله)، محور حركت و سير تكاملى دين و عامل رستگارى پيروان اهل بيت(عليهم السلام) است. اين وعده را پيامبر(صلى الله عليه وآله)از همان روزهاى نخستين شكل گيرى اسلام ناب محمّدى اعلام داشت: «اِنَّ علياً و شيعته هُم الفائزونَ يومَ القيامهَ»؛44 به راستى على و پيروان او در روز قيامت رستگارانند. و اين گونه تولّاى على مكتب عشق و مودّت شد.

حق محبت اهل بيت(عليهم السلام) منشأ قرآنى دارد و از آثار حق حاكميت معصومان(عليهم السلام) و تداوم خط رسالت است. احساس مسئوليت در برابر اين حق الهى (محبت ورزيدن به اهل بيت(عليهم السلام)) همانند رعايت حق نبوت ضامن سعادت بشر است. اولين چيزى كه در روز قيامت مورد سؤال قرار مى گيرد رعايت حق محبت اهل بيت(عليهم السلام) است: «اول ما يسأل عنه العبد حبّنا اهل البيت.»45

براى تبيين اين حقيقت، از قرآن كريم استمداد مى جوييم. به صراحت قرآن كريم، همه پيامبران(عليهم السلام) اين چنين گفته اند: (وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)(شعراء: 109)؛ پاداشى از شما در برابر دعوت رسالت نمى خواهيم و پاداش ما فقط به پروردگار عالميان است. اين واقعيت در آيات متعددى مورد تأكيد واقع شده است.46

قرآن كريم در مورد شخص پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله)تعبيرات متفاوتى به كار برده است؛ در يك جا مى فرمايد: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر إِلَّا مَن شَاء أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلا) (فرقان: 55)؛ بگو من در برابر ابلاغ رسالت هيچ گونه پاداشى از شما مطالبه نمى كنم، مگر كسانى كه بخواهند راهى به سوى پروردگارشان برگزينند. در جاى ديگر مى گويد: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)(ص: 86)؛ من از شما پاداشى نمى طلبم و چيزى بر شما تحميل نمى كنم. و در مورد سوم مى فرمايد: (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)(شورى: 23)؛ بگو من هيچ اجر و پاداشى از شما نمى خواهم جز اينكه ذوى القرباى مرا دوست بداريد.

دليل اين امر را هم خود قرآن بيان كرده است: (قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْر فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) (سبأ: 47)؛ بگو پاداشى كه من از شما خواستم تنها به سود شماست؛ اجر و پاداش من فقط بر خداوند است.

در نتيجه، مودّت اهل بيت(عليهم السلام) كه پاداش رسالت پيامبر(صلى الله عليه وآله)است، به نفع دوستداران اهل بيت(عليهم السلام) مى باشد؛ چرا كه راه آنها را به سوى كمال نهايى (قرب الى اللّه) هموار مى سازد. بدين سان، اين مسئله جز ادامه خط مكتب پيامبر(صلى الله عليه وآله) به وسيله رهبران الهى و جانشينان معصومش كه از همگى از خاندان او بوده اند، امر ديگرى نمى تواند باشد، منتها چون مودّت پايه اين ارتباط بوده، در اين آيه با صراحت آمده است. اين مسئله در واقع، نوعى بازگشت به خود افراد و دست يابى به هدايت است.

به استناد آيات ذيل، محبت اهل بيت(عليهم السلام) زمينه ساز محبت خداوند نسبت به بندگان است:

ـ (إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ)(آل عمران: 31)؛ اگر خداوند را دوست داريد از دستوارت پيامبر اطاعت كنيد. خداوند شما را دوست مى دارد.

ـ (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)(اعراف: 158)؛ از او پيروى كنيد تا هدايت شويد.

ـ (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ)(نور: 63)؛ كسانى كه فرمان او را مخالفت مى كنند از كيفر الهى بترسند.

ـ (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)(احزاب: 21)؛ براى شما در زندگى رسول خدا، سرمشق نيكويى است.

پيامبر(صلى الله عليه وآله) مى فرمايد: «اللهُمَّ اِنّى احبّهم فانى سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم»؛47 خدايا من ايشان (اهل بيت(عليهم السلام)) را دوست دارم. من در صلحم با كسانى كه با اهل بيت در صلح باشند و دشمنم با كسانى كه دشمن اهل بيت هستند. از جمله دستورات پيامبر(صلى الله عليه وآله) محبت اهل بيت(عليهم السلام)است، چنان كه فرمود: «كسى كه دوست دارد حيات و مرگش همانند باشد و در بهشتى كه خداوند به من وعده داده و در جنات عدن ساكن شود، بايد على بن ابيطالب و فرزندان او را دوست بدارد.»48

در اسناد و روايات اسلامى، محبت اهل بيت(عليهم السلام) به عنوان يك الزام معرفى شده است. رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود: «احبو هم لحبى»49 و «احبوا اهل بيتى لحبى.»50 در روايت ديگرى از پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) چنين توصيه شده است: «الزموا مَودّتنا اهل البيت فانّهُ من لقى اللّه يوم القيامة و هو يودَّنا دَخل الجنّه بِشَفاعَتِنا»؛51 مودّت ما اهل بيت را ملتزم باشيد؛ زيرا كسى كه خدا را در عين مودّت ما ملاقات كند به شفاعت ما وارد بهشت مى شود.

امام صادق(عليه السلام) نيز فرمود: «اِنَّ اللّه فَرضَ ولايَتِنا و اجب مودّتنا و اللّه ما نَقولُ باهوائِنا و لا نَعملِ بآرائنا و لا نَقول الاّ ما قالَ ربَّنا اللّه عزّ و جلّ.»52 به راستى كه خداوند ولايت ما را فرض گردانيده و مودّت ما واجب است. به خدا سوگند، ما از روى هوس سخن نمى گوييم و به آراى شخصى خود عمل نمى كنيم و سخنى را نمى گوييم جز آنكه خداى ـ عزّوجلّ ـ گفته است.

امام على(عليه السلام) هم مى فرمايد: «بر شما باد دوستى آل پيامبرتان؛ زيرا كه اين محبت حق خداى متعال بر شماست؛ حقى كه خداوند آن را بر شما واجب گردانيده است. مگر اين سخن خدا را نمى بينيد كه مى فرمايد: (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟»53

از الزام به كار رفته در روايات به خوبى مى توان استنباط كرد كه محبت و مودّت اهل بيت(عليهم السلام) به عنوان يك حق در شريعت اسلام مطرح است؛ حقى كه خداوند آن را تشريع كرده است. همان گونه كه حق حاكميت اهل بيت(عليهم السلام) تشريع الهى است، حق محبت نيز از سوى خداوند وضع شده است. در اين تشريع «من له الحق» اهل بيت پيامبر(صلى الله عليه وآله) است و «من عليه الحق» همه انسان ها. همه مردم مكلّفند كه اين حق را پاس بدارند و محبت اهل بيت(عليهم السلام)، را فراراه حركت تكاملى شان ببينند؛ چرا كه اهل بيت(عليهم السلام) به خاطر فضايل و كراماتى كه دارند، سزاوار محبتند. دوستى آنان در واقع، پاسخ به نداى فطرت و نداى ناصحانه پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله)است؛ كسى كه جز از وحى پيروى نمى كند. دوستى اهل بيت(عليهم السلام) مستلزم پيروى از سيره و روش آنان است؛ چنان كه امام باقر(عليه السلام)فرمود: «هر كس ما را دوست بدارد، از ما اهل بيت است (به سيره ما اهل بيت عمل كرده است)... آيا گفتار ابراهيم را نشنيده اى كه گفت: هر كس از من پيروى كند از من است؟»54

اين حديث نشان مى دهد كه تبعيت از اهل بيت(عليهم السلام) سبب ورود به اين خانواده از نظر معنوى مى شود؛ چنان كه پيامبر(صلى الله عليه وآله)فرمود: «سلمانُ منّا اهل البيت»؛55 سلمان از اهل بيت من است.

در حديثى از امام حسن مجتبى(عليه السلام) نقل شده كه وى پس از شهادت پدرش امام على(عليه السلام) در جمع مردم خطبه خواند و در فرازى از آن، اين گونه سخن گفت: «اَنا مِن اهل البيت افترضَ اللّه مودّتهم عَلى كُلِّ مسلم فقال تبارك و تعالى لنبيه(صلى الله عليه وآله): (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) و من يقترف حَسَنة نزد له فيها حسنا فاقتراف الحَسَنةِ مودّتنا اهل البيت»؛56 من از خاندانى هستم كه خداوند مودّت آنها را بر هر مسلمانى واجب كرده است، و به پيامبرش فرمود: بگو من در برابر دعوت رسالت اجرى از شما درخواست نمى كنم، مگر محبت اهل بيتم را. كسى كه حسنه اى را اكتساب كند، ما آن را افزايش مى دهيم. منظور خداوند از «اكتساب حسنه» مودّت ما اهل بيت است.

اين رشته محبت كه از خداوند شروع مى شود سرانجام همه پيروان اهل بيت(عليهم السلام) را به يكديگر پيوند مى دهد. از امام على(عليه السلام)روايت شده كه فرمود: «مَن احبَّ اللّه احبَّ النّبى و مَن احبَّ النّبى احبّنا وَ مَن احبّنا احبَّ شيعتنا فان النّبى و نَحنُ و شيعَتُنا من طينة واحدة»؛57 هركس خدا را دوست بدارد پيامبر را هم دوست خواهد داشت و هركس پيامبر را دوست بدارد ما (اهل بيت) را دوست خواهد داشت و هركس ما را دوست بدارد، به پيروان ما نيز محبت خواهد كرد؛ زيرا پيامبر و ما و شيعيان ما از يك طينت آفريده شده ايم.

خلاصه اينكه، تأثير محبت اهل بيت(عليهم السلام) در ابعاد گوناگون زندگى انسان، بر اهل خرد و دينداران واقعى پوشيده نيست. ارزش محبت خاندان پيامبر در روايات زيادى مورد تأكيد واقع شده است. به چند نمونه از آنها توجه كنيد:

ـ «حبّنا اهل البيت نظام الدّين»؛58 محبت ما اهل بيت مايه نظام دين است.

ـ «لا يُتمّ الايمان الاّ بِمحبّه اهل البيت»؛59 ايمان كامل نمى شود جز به محبت اهل بيت.

ـ پيامبر(صلى الله عليه وآله) فرمود: «لا يُتمّ الايمان الاّ بِوَلايتنا اهل البيت»؛60 ايمان كامل نمى شود جز به ولايت اهل بيت.

ـ «مَن ماتَ على حبّ آل محمد مات شهيداً»؛61 هر كس با محبت اهل بيت از دنيا برود، شهيد از دنيا رفته است.

ـ قال رسول الله(صلى الله عليه وآله): «مَن احبّنا اهل البيت حَشَره الله امناً يوم القيامة»؛62 كسى به اهل بيت محبت داشته باشد، در روز قيامت ايمن محشور مى شود.

ـ قال رسول اللّه(صلى الله عليه وآله): «مَن احبّنا اهل البيت فَنحنُ شفعائه يومَ القيامة»؛63 كسى كه به ما اهل بيت محبت بورزد، او را در روز قيامت شفاعت خواهيم كرد.

ـ قال الصادق(عليه السلام): «من احبّنا جاءَ معنا يوم القيامة»؛64 كسى مارا دوست بدارد روز قيامت با ماست.

آرى، اين است مقام اهل بيت(عليهم السلام). خوشا به سعادت كسانى كه آگاهانه به اهل بيت(عليهم السلام) تمسّك بجويند و آنان را رهبر و الگوى دين و دنيايشان برگزينند و تداوم خط رسالت را با امامت آنان ببينند. مؤمن واقعى بر اين باور است كه حق اهل بيت(عليهم السلام)سنگين و رعايت آن وظيفه همگانى است؛ چنان كه رسول خدا(صلى الله عليه وآله)در تفسير آيه شريفه (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)(شورى: 23) فرمودند: «ان تحفظونى فى اهل بيتى و تودّوهم بى»؛65 حق مرا درباره اهل بيتم حفظ كنيد و آنان را به خاطر من دوست بداريد.

پيامبر(صلى الله عليه وآله) اهل بيت خود را در ميان امت به وديعت نهاد و چنين توصيه كرد: «يحفظون وديعتى فى اهل بيتى الى يوم القيامه»؛66وديعه هاى من (حق اهل بيتم) را تا روز قيامت رعايت كنيد.

در اين مسير، اصل بر محبت قلبى و زبانى و مبارزه با دشمنان است. پيروان واقعى اهل بيت(عليهم السلام) با اين ويژگى ها هم درجه اهل بيت(عليهم السلام) در بهشت خواهند بود: «مَن احبّنا بقلبهِ و كانَ معنا بِلسانِه و قاتل عدوَّنا بِسيفهِ فهو معنا فى الجنّه فى درجتَنا و من احبّنا بقلبه واعاننا بِلسانه و لم يُقاتل معنا بيده فهو معنا فى الجنة دون درجتنا»؛67 كسى كه ما را قلباً دوست داشته باشد و زبانش با ما باشد و با دشمنان ما مبارزه كند، در بهشت با ما هم درجه خواهد بود. كسى كه با زبان، ما را يارى كند و محبت قلبى داشته باشد، اما در عمل ما را يارى نكند، در بهشت با ما خواهد بود اما با درجه پايين تر.

آن حضرت مردم را از عداوت با اهل بيت(عليهم السلام) برحذر داشته و دشمنان اهل بيت(عليهم السلام) را از رحمت پروردگار محروم دانسته است: «الا و من بغض آل محمد جاء يوم القيامه و بين عينيه مكتوب آيس من رحمه اللّه»؛68 كسى كه با اهل بيت دشمنى كند، در روز قيامت محشور مى شود در حالى كه بين دو چشم (پيشانى) او نوشته شده: مأيوس از رحمت خدا. دشمنان اهل بيت(عليهم السلام)در روز قيامت يهودى محشور مى شوند: «ابغضنا اهل البيت بَعثَه اللّه يهودياً.»69

3. حق اطاعت

حق اطاعت از اهل بيت(عليهم السلام)، همانند حق معرفت و مودّت آنان خاستگاه الهى دارد؛ چرا كه در جهان بينى توحيدى همه اطاعت ها بايد به اطاعت پروردگار منتهى شود و هرگونه پيروى بايد به فرمان او صورت بگيرد؛ زيرا حاكم و مالك جهان هستى فقط اوست.

قرآن كريم اطاعت اهل بيت(عليهم السلام) را در طول پيروى از خدا و پيامبر(صلى الله عليه وآله)برشمرده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ.) (نساء: 59) نخست به مؤمنان دستور مى دهد كه از خداوند اطاعت كنند، سپس فرمان به اطاعت از پيامبر مى دهد؛ پيامبرى كه معصوم و نماينده صالح خدا در روى زمين است. در مرحله سوم، فرمان به اطاعت از اولوالامر مى دهد كه از متن جامعه اسلامى برخاسته و پاسدار دين و دنياى مردمند.

امام صادق(عليه السلام) مى فرمايد: «اِنّ اللّه وَجب عليكم حبّنا و موالاتنا و فَرَض عليكُم اِطاعتنا»؛70 به راستى كه خداوند دوستى و موالات ما را واجب كرد و اطاعت ما را فرض گردانيد.

حق اطاعت اهل بيت(عليهم السلام) الزامى است؛ چون آنان مردم را به اطاعت از پروردگار فرا مى خوانند و همان دعوتى را دارند كه خداوند به آن دستور داده است. لبيك به دعوت اهل بيت(عليهم السلام)، در واقع، لبيك به نداى پروردگار است.

پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) فرمود: «انا سيد ولد آدم و انت يا على و الائمه من بعدك سادات امتى ... و من اطاعنا فقد اطاع الله و من عصانا فقد عصى الله»؛71 من سرور فرزندان آدم هستم. يا على، تو و امامان پس از خودت، سروران امت من هستيد... هر كس ما را اطاعت كند خدا را اطاعت كرده است و هر كس ما را نافرمانى كند پروردگار را نافرمانى كرده است.

امام على(عليه السلام) نيز فرمود: «نَحنُ دعاة الحقّ و ائمّه الخَلقَ والسِنة الصدق من اطاعنا ملك و مَن عصانا هَلَك»؛72 ما داعيان حق و پيشوايان خلق و زبان صدق خداييم. كسى كه از ما اطاعت كند به عزت و قدرت رسد و كسى كه نافرمانى كند، هلاك گردد.

آن حضرت همچنين فرمود: «لنا على الناس حق الطاعة و الولاية و لهم من الله سبحانه حسن الجزاء»؛73 براى ما (اهل بيت) بر عهده مردم حق طاعت و ولايت است و براى پيروان ما حق جزا و پاداش. كسى كه اهل بيت(عليهم السلام) را اطاعت كند، خدا را اطاعت كرده، و آن كس كه ما را نافرمانى كند، خدا را نافرمانى كرده، آنان با قرآن و قرآن با آنان است: «من اطاعهم فقد اطاع اللّه و من عصاهم فقد عصى اللّه، هم مع القرآن و القرآن معهم.»74

اميرالمؤمنين(عليه السلام) رمز و راز عزّت را اين گونه تفسير مى كند: «انا داعيكم الى طاعه و بكم و مرشدكم الى فرايض دينكم و دليلكم الى ماينجيكم»؛75 من شما را به اطاعت از پروردگارتان دعوت مى كنم و راهنماى شما به سوى فرايض دينتان هستم و شما را به چيزى هدايت مى كنم كه مايه نجات شماست.

بنابراين، بر ماست كه چراغ دل را از نور حكمت حكيمان طريق حقيقت روشن سازيم و ظرف هاى جان را از زلال چشمه هاى حكمت، كه از هرگونه آلودگى پاك است، لبريز نماييم؛ چرا كه فقط در پرتو هدايت اهل بيت(عليهم السلام) كاروان انسانيت به سرمنزل مقصود خواهد رسيد. اهل بيت(عليهم السلام) نيز رسالتى دارند كه بايد انجام دهند: «انه ليس على الامام الا ما حمل من امر ربه الابلاغ فى الموعظة و الاجتهاد فى النصيحة و الاحياء للسنة و اقامة الحدود و اصدار السهمان على اهلها فبادروا العلم من قبل تصويح نبته و من قبل ان تشغلوا بانفسكم عن مستنثار العلم عن مستشار العلم من عند اهله وانهوا عن المنكر و تناهوا عنه فانما امرتم بالنهى بعدالتناهى»؛76 همانا بر امام واجب نيست جز آنچه را كه خدا امر مى فرمايد و آن كوتاهى نكردن در پند و نصيحت، تلاش در خيرخواهى، زنده نگه داشتن سنت پيامبر(صلى الله عليه وآله)، جارى ساختن حدود الهى بر مجرمان و رساندن سهم هاى بيت المال به طبقات مردم است. پس در فراگيرى علم و دانش پيش از آنكه درختش بخشكد، تلاش كنيد و پيش از آنكه به خود مشغول گرديد، از معدن علوم (اهل بيت(عليهم السلام)) دانش استخراج كنيد، مردم را از حرام و منكرات بازداريد و خود هم مرتكب نشويد؛ زيرا دستور داده شديد كه ابتدا خود محرمات را ترك و سپس مردمان را بازداريد. امام على(عليه السلام) با توجه به جايگاه اهل بيت(عليهم السلام) در توسعه زندگى معنوى انسان ها، اطاعت از آنها را الزامى مى داند؛ چنان كه در نهج البلاغه ضرورت اطاعت از اهل بيت(عليهم السلام) را چنين مطرح مى كند: «انظروا الى اهل بيتِ نَبيّكُم فَالزَموا سَمتَهُم و اتَّبِعوا اَثَرَهم فَلن يُخرِجوكُم مِن هدىً و لَن يُعيدوكُم فى ردىً فأن لَبدوا فَالبِدوا و اِن نَهَضُوا فَانهَضوا و لاَ تَسبِقوهُم فَتَضلّوا و لا تَتأخّروا عَنهُم فَتَهلِكو»؛77 مردم، به اهل بيت پيامبرتان بنگريد. از آن سو كه گام برمى دارند، برويد. قدم جاى قدم آنان بگذاريد، آنان هرگز شما را از راه هدايت بيرون نمى برند و به پستى و هلاكت بازنمى گردانند. اگر سكوت كردند، سكوت كنيد و اگر قيام كردند قيام كنيد، از آنان پيشى نگيريد كه گمراه مى شويد، و از آنان عقب نمانيد كه نابود مى گرديد.

آن حضرت در جاى ديگر فرمود: «من تمسّك بنا لحق و من سلك غير طريقتنا غرق»؛78 كسى كه به ما (اهل بيت) تمسّك بجويد به حق پيوندد و كسى كه غير طريقه ما را طى كند دچار غرق و فنا مى شود.

اين فرمايش امام على(عليه السلام) ريشه در كلام نبوى دارد كه فرمود: «من تمسّك من بعدى بهم فقد استمسك بحبل الله و من تخلى منهم فقد تخلّى من اللّه»؛79 كسى كه پس از من به آنان تمسّك بجويد، در واقع به رشته خداوند پيوسته است و هر كس كه از آنان دورى بجويد، در واقع از خدا دورى جسته است.

پيامبر(صلى الله عليه وآله) درباره جايگاه اهل بيت(عليهم السلام) فرمود: «اجعلوا اهل بيتى منكم مكان الرأس من الجسد و مكان العينين من الرأس»؛80اهل بيت مرا به منزله سر براى بدن و همانند چشمان بر روى سر قرار دهيد.

همان گونه كه بدن بى سر از نعمت حيات محروم است، و سر بدون چشم، دنيا را تيره و تار مى بيند و راه را از چاه تشخيص نمى دهد، زندگى بدون اهل بيت(عليهم السلام)زندگىِ واقعى نيست. موفقيت و سعادت هر انسانى در گرو اطاعت از دستورات حيات آفرين اهل بيت(عليهم السلام) است.

امام صادق(عليه السلام) فرمود: «نحن الذّين فرض الله طاعتنا لا يسع الناس الا معرفتنا ولا يعذرالناس بجهالتنا»؛81 ما كسانى هستيم كه خداوند طاعت ما را واجب كرد و مردم را چاره اى جز معرفت ما نيست و در جهالت به ما معذور نيستند.

جمع بندى و نتيجه

در نظام حقوقى اسلام، حق خداوند مبنا و پايه ساير حقوق است. حقوق اهل بيت(عليهم السلام) نيز صبغه الهى دارند. خداوند با توجه به جايگاه اهل بيت(عليهم السلام) در هدايت بشر، حقوقى را براى آن بزرگواران تشريع كرده است، به اين معنا كه حقوق اهل بيت(عليهم السلام)شعبه اى از ربوبيت تشريعى پروردگار است. حق ولايت اهل بيت(عليهم السلام)برخاسته از حق حاكميت خداوند است. اهل بيت(عليهم السلام)رسالتى دارند كه بايد در چارچوب ارزش هاى اسلامى، مصالح انسان ها را تأمين و آنان را به راه راست هدايت كنند؛ زيرا بشر همان گونه كه در اصل آفرينش و تداوم هستى اش نيازمند وجود تازه اى است كه از سوى خداوند عنايت مى گردد، در حركت تكاملى خويش نيز به هدايت مستمر نياز دارد.

اهل بيت(عليهم السلام) صراط مستقيم اند. شناخت، محبت و اطاعت نسبت به آن بزرگواران نقش بنيادين و راهبردى دارد. اگر انسان ها حقوق اهل بيت(عليهم السلام) را به خوبى بشناسند و رعايت كنند، جامعه بشرى روند تكاملى خود را به سوى هدف نهايى (تقرب الى الله) طى خواهد كرد.

حق معرفت، حق مودّت و حق اطاعت از حقوق بنيادين اهل بيت(عليهم السلام) است كه همه انسان ها موظّفند آنها را درك و رعايت كنند. سبقت بر اهل بيت(عليهم السلام) موجب گمراهى و عقب ماندن از آنان عامل تباهى است. رعايت حقوق اهل بيت(عليهم السلام)داراى بنيان قرآنى و مورد سفارش رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) و ائمّه اطهار(عليهم السلام)است.

پى نوشت ها

1ـ عبدالرحمن ابن خلدون، مقدّمه، ص 334.

2ـ محمّدتقى جعفرى، ترجمه و تفسير نهج البلاغه، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1367، ج 2، ص 277.

3ـ ناصر مكارم شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، چ شانزدهم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1378، ج 17، ص 298 و 302 / حسين انصاريان، اهل بيت(عليهم السلام)عرشيان فرش نشين، قم، دارالعرفان، 1383، ص 39.

4ـ مسلم، صحيح مسلم، ج 4، ص 1873 و 1874 با اندكى تفاوت / صحيح ترمذى، ج 5، ص 662، باب «مناقب اهل بيت النبى»، ح 3786 و 3788 / احمدبن حنبل، مسند امام احمد، قم، دارالفكر، ج 5، ص 182.

5ـ حاكم نيشابورى، مستدرك الصحيحين، ج 3، ص 109 / عبداللّه دارمى، سنن دارمى، بيروت، درالقلم، 1412 ق، ج 2، ص 432.

6ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيام قرآن، قم، هدف، 1373، ج 9، ص 72.

7ـ مير حامدحسين هندى، خلاصه عبقات الانوار فى امامة الائمّة الانوار، ج 5، ص 105ـ242.

8ـ على بن محمد خزاز قمى، كفاية الاثر، قم، بيدار، 1401 ق، ج 1، ص 19 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، لبنان، مؤسسة الوفاء، 1404 ق، ج 36، ص 317 / سيدهاشم بحرانى، تفسيرالبرهان، لبنان، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، 1419 ق، ج 1، ص 24ـ34 (اين حديث را از راويان متعددى نقل كرده است.)

9ـ على بن محمد خزاز قمى، پيشين، ج 1، ص 170 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 36، ص 341.

10ـ نهج البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، قم، آل طه، 1379، خ 2، فراز 11.

11ـ همان، فراز 13.

12ـ همان، خ 239، فرازهاى 1و2و3.

13ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 71، ص 10.

14ـ نهج البلاغه، خ 216، فراز 4 و 5.

15ـ محمّدتقى مصباح، نظريه حقوقى اسلام، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1381، ص 114ـ124.

16ـ همان، ص 131ـ132.

17ـ ناصر مكارم شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، ج 3، ص 481ـ490.

18ـ نهج البلاغه، حكمت 156.

19ـ ميرحامد حسين هندى، پيشين، ج 1، ص 328 / ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيام قرآن، ج 9، ص 72.

20ـ نهج البلاغه، خ 216، فرازهاى 1ـ4.

21ـ همان، فرازهاى 5ـ7.

22ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ترجمه و شرح سيدجواد مصطفوى، تهران، علميه، ج 1، ص 261.

23ـ عبدعلى العروسى الحويزى، تفسير نورالثقلين، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى، 1422 ق، ج 1، ص 36.

24ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيام قرآن، ج 9، ص 89.

25ـ اشاره به آيه شريفه (و بالنجم هم يهتدون) (نحل: 56)

26ـ اشاره به آيات 6ـ9 سوره صافّات.

27ـ نهج البلاغه، خ 100.

28ـ مير حامدحسين هندى، پيشين، ج 2، ص 126ـ195. نويسنده اين حديث را از تعدادى از تابعان صحابه و علماى اهل سنّت و شيعه نقل كرده است.

29ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 1، ص 255.

30ـ همان، ص 256.

31ـ نهج البلاغه، خ 190، فراز 18.

32ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1366، ص 115، ح 1996.

33ـ محمد صدوق، الخصال، قم، جامعه مدرسين، 1403 ق، ج 2، ص 632.

34ـ آمدى، پيشين، ج 1، ص 115، ح 1996.

35ـ محمد صدوق، الامالى، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413 ق، ج 1، ص 13.

36ـ نهج البلاغه، خ 190، فراز 18.

37ـ حسن ديلمى، ارشادالقلوب، شريف رضى، 1413 ق، ج 2، ص 253.

38ـ آمدى، پيشين، ج 1، ص 117، ح 2029.

39ـ محمدبن خالد برقى، المحاسن، قم، دارالكتب الاسلاميه، 1371 ق، ج 1، ص 155.

40ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 1، ص 255.

41ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 23، ص 77.

42ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365ش، ج 8، ص 128.

43ـ على بن حسن طبرسى، مشكاة الانوار، نجف، كتابخانه حيدريه، 1385 ق، ص 87 و 234 / حسن بن فضل طبرسى، مكارم الاخلاق، قم، انتشارات شريف رضى، 1412 ق، ص 438.

44ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 27، ص 143 و ج 35، ص 345.

45ـ همان، ج 27، ص 79.

46ـ شعراء: 127، 26، 145، 146، 180.

47ـ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 217.

48ـ محمد صدوق، الخصال، ج 2، ص 558 / ناصر مكارم شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، ج 8، ص 38.

49ـ على بن محمد خزاز قمى، پيشين، ص 171.

50ـ محمد صدوق، الامالى، انتشارات كتابخانه اسلاميه، 1362، ص 364 / سيدبن طاوس، الطرايف، قم، خيام، 1400 ق، ص 160.

51ـ محمّدبن الحسن طوسى، الامالى، قم، دارالثقافه، 1414 ق، ج 1، ص 181.

52ـ ينابيع المودّه، ج 2، ص 332 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 27، ص 102.

53ـ آمدى، پيشين، ش 6169.

54ـ محمّدبن مسعود عياشى، تفسير العياشى، تهران، علميه، 1380 ق، ج 2، ص 231 / عبدعلى العروسى الحويزى، پيشين، ج 2، ص 548.

55ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 10، ص 121 / شيخ مفيد، الاختصاص، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413 ق، ج 1، ص 341.

56ـ محمّدبن مسعود عياشى، پيشين، ج 2، ص 411.

57ـ فرات بن ابراهيم كوفى، تفسير فرات، مؤسسه چاپ و نشر، 1410 ق، ص 128.

58ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 27، ص 91.

59ـ همان، ص 326.

60ـ همان، ج 36، ص 325.

61ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 52، ص 144؛ ج 65، ص 137 / عمادالدين طبرى، بشارة المصطفى، نجف، كتابخانه حيدريه، 1383 ق، ص 197.

62ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 27، ص 79.

63ـ حسن ديلمى، پيشين، ج 2، ص 414.

64ـ محمّدبن مسعود عياشى، پيشين، ج 2، ص 89.

65ـ جلال الدين سيوطى، الدرالمنثور، ج 6، ص 7 (ذيل آيه شريفه 23 شورى).

66ـ عمادالدين طبرى، پيشين، ص 157 / محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365، ج 2، ص 46.

67ـ آمدى، پيشين، ح 2043 و 2044.

68ـ حسن بن ابى، اعلام الدين، قم، مؤسسه آل البيت، 1408 ق، ص 464.

69ـ محمّدبن الحسن فتال نيشابورى، روضه الواعظين، قم، انتشارات رضى، ص 35 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 27، ص 135 و ص 201، 218؛ ج 52، ص 193.

70ـ شيخ مفيد، الاختصاص، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413 ق، ص 241.

71ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 27، ص 88.

72ـ آمدى، پيشين، ح 2008 / حسين بن سعيد اهوازى، الزهد، ص 104.

73ـ آمدى، پيشين، ح 2047.

74ـ محمّدبن ابراهيم نعمانى، الغيبه، تهران، مكتبة الصدوق، 1397 ق، ص 84.

75ـ آمدى، پيشين، ح 2043.

76ـ نهج البلاغه، خ 105.

77ـ همان، خ 97.

78ـ شيخ صدوق، الخصال، ج 2، ص 627.

79ـ على بن محمد خزاز قمى، پيشين، ص 94.

80ـ على بن عيسى اربلى، كشف الغمه، تبريز، مكتبة بنى هاشمى، 1381 ق، ج 1، ص 409.

81ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 1، ص 266.